



روایتی کوتاه به زبان بلوچی

از مجموعه داستان‌های حسین کرد شبستری



واهه بویاجیان^۱

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۷/۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۸/۲۷ (صص ۲۰۷-۲۱۵)	مقاله حاضر متن کوتاهی است به زبان بلوچی (گویش سَراوانی) درباره قهرمان مشهور داستان‌های عامیانه، حسین کرد شبستری. این روایت بلوچی میان‌پیوستی مشهور از داستان‌های حسین کرد شبستری است که قهرمان آن در خلال داستان با نشان دادن نیروی فراطبیعی خویش به مقام و منزلتی ویژه دست می‌یابد. شایان ذکر است که حسین کرد برای قبیله «کرد» در بلوچستان ایران، چیزی فراتر از یک شخصیت داستان‌های عامیانه است و در مقام یک نام‌بخش، پدر افسانه‌ای اعضای قبیله نیز به شمار می‌رود.
	واژه‌های کلیدی: حسین کرد شبستری، فرهنگ عامه بلوچ، گویش سَراوانی.

^۱ پژوهشگر ارشد انستیتوی باستان‌شناسی و قوم‌نگاری آکادمی ملی علوم جمهوری ارمنستان، ایروان. شایان ذکر است که این مقاله با حمایت مالی کمیته علوم جمهوری ارمنستان (پروژه شماره 21AG-6A079) تألیف شده است.

مقدمه

«حسین گُرد شبستری» یک داستان عامیانه ایرانی درباره زندگی پرماجرایی پهلوانی شجاع به نام «حسین گُرد» است (برای دیدن روایتی از این قصه، نک. افشار/ افشاری، ۱۳۸۵). این مسئله که چهره اصلی داستان مزبور یک شخصیت تاریخی است یا قهرمانی افسانه‌ای، پرسشی است که تاکنون بی‌پاسخ مانده است (Marzolf, 2004: 514- 516). برخی پژوهشگران (افشار/ افشاری، ۱۳۸۵: ۱۶) بر این باورند که لقب «گُرد» برای قهرمان این داستان ممکن است مصحّف واژه «گُرد» به معنی «دلاور، پهلوان» باشد. ولی باید توجه داشت که وجود واژه «گُرد» به عنوان یک واژه کلاسیک در متن متأخری مانند این داستان بعید به نظر می‌رسد. بنابراین می‌توان گفت لقب قهرمان داستان مزبور، یعنی حسین احتمالاً «گُرد» بوده است، اگرچه قائل شدن اصل و نسب کردی نیز برای او فاقد پایه و اساس محکم است. از سوی دیگر، نباید فراموش کرد که خلط دو واژه «گُرد» و «گُرد» امری است بسیار محتمل. بنابراین برای توضیح جزء دوم لقب قهرمان عیار این داستان نیازی نیست به فرضیات دور از ذهن متوسّل شویم؛ شاید بتوان این گونه گفت که لقب «گُرد» یک برچسب اجتماعی است که برای قهرمان یک داستان عامیانه با ویژگی‌های حسین کرد، بسیار مناسب به نظر می‌رسد (برای آگاهی بیشتر درباره پیشینه اجتماعی قوم‌نام گُرد، نک. Asatrian, 2001: 47- 49).

نکته جالب توجه آنکه شخصیت «حسین کرد» در میان‌پیوستی^۱ دیگر از همین مجموعه روایات، در میان کردان شمالی که به «گُرمَناج» مشهور هستند به «حسین کرمانج»^۲ معروف است که این نکته بار دیگر بر مفهوم اجتماعی این لقب صحّه می‌گذارد (قس. روایتی از این داستان به زبان کردی که چ. باکایف^۳ (190- 189: 1962) در ترکمنستان ضبط کرده است). اصطلاح «گُرمَناج» همواره یک لقب اجتماعی به معنای «چوپان، خدمتکار» بوده و بار معنایی قومی این اصطلاح حاصل توسّع معنایی است که بعدها اتفاق افتاده است (Asatrian, 2001: 50).

البته با تمام این تفصیل نباید فراموش کرد که بر پایه آنچه در داستان حاضر آمده است، حسین گُرد در میان بلوچ‌ها یک «گُرد» است و از «کردستان» می‌آید. افزون بر این، بلوچ‌های قبیله «گُرد» که در بلوچستان ایران زندگی می‌کنند (برای پراکندگی جغرافیایی و سلسله نسب

¹ Episode

² Husayn-ī kurmānj

³ Bakaev

قبیله «گُرد» در بلوچستان ایران، نک. Skrine, 1931: 322؛ افشار سیستانی، ۱۳۷۰: ۷۳-۸۶؛ زندمقدم، ۱۳۷۱: ۴۱۷-۴۲۷). خود را دارای اصل و نسب کُردی می‌دانند (نک. Gabriel, 205: 1938) و از حسین کرد به عنوان جد افسانه‌ای خویش یاد می‌کنند. به بیان دیگر، در میان این گروه از بلوچ‌ها حسین کرد در مقام یک «نام‌بخش»^۱ ایفای نقش می‌کند. متن حاضر که به زبان بلوچی (گویش سَراوانی)^۲ است، در پژوهشی میدانی در منطقه سرحد بلوچستان ایران ثبت و ضبط شده‌است. راوی این قصه، شخصی ۵۷ ساله از طایفه «میربلوچ‌زهی» است که در منطقه «گواشت»^۳ زندگی می‌کنند؛ این طایفه یکی از سه طایفه قبیله «گُرد» است، دو طایفه دیگر «سهراب‌زهی» و «سردری» نام دارند. داستان حاضر درباره سفر حسین گُرد به بلوچستان، نیروی مافوق بشری او و سرانجام اقامتش در «واش» (خاش امروزی) است. شایان ذکر است با اینکه گرایش شیعی در میان ویژگی‌های این شخصیت داستانی عنصر برجسته‌ای به شمار می‌آید، این تفاوت مذهب برای راوی این داستان که از طایفه سنی میربلوچ‌زهی بود، اهمیت چندانی نداشت.

متن داستان

- 1) Pa Xodāy nāma kē bāz baxšūk o mēhrabāniēnt.
- 2) Yak zamānī būt tah-ē Kordēstānā āgwarā yak koumī niēsta būta kē tahē e koum yak mardakī būta pa nām-ē Hōsēyn-kōrd-ē Šabēstarī kē āy heč wahd kallagī nadīsta būta.
- 3) Yak rūčī āy piēt-a-gu tō bro tah-ē kallagā lāhtī lakk-o-pakk bgier o biār
- 4) wa āy ham heč čizā nāgu wa rot tah-ē kallagā.
- 5) Odān gožna-ya-būt wa āy-a-nazānt kē pa wartinā odān zarrā gierant.
- 6) wa āy rot tah-ē nānwārūke jā wa wādāp-a-wārt wa padā padā yāyt rot.
- 7) Yakbārī nānwārūke wāhond-a-gu to zarr nadāta čonāk-a-rawe?
- 8) Hōsēyn-agot zarr čīent?
- 9) Nānwārūke wāhond-a-gu harka wādāp-a-wārt peytī zarr bēdāyt.
- 10) Hōsēyn got mūna zarr gu nīe, ača nūn čon bēkanān?
- 11) Nānwārūke wāhond-a-got to peytī e kūzēyā ša āp pōr bēkane.

^۱ «پونیم» (eponym) یا «نام‌بخش» به فرد، محل یا شی‌ای اطلاق می‌شود که نام یک قوم یا مکان از نام او اخذ شده‌است.

^۲ برای ویژگی‌های زبان‌شناختی این گویش، نک.

Elfenbein 1990; idem 1966; Spooner 1967: 51-71; Boyajian-Surenians 2003: 133-146.

^۳ Gwašt

- 12) wahdī kē Hōsēyn-a-yāyt kūzēyā čārīt gint āy tūhien kūzēyō.
- 13) wa nānwārūke wāhond-a-got gu e dōlān šā sōhb tā begāhā twāne āyrā pōr bēkane?
- 14) Wa Hōsēyn dōlānā zūrīt wa rot kierr-ē kūr.
- 15) Wa padā dōlānā pōr ša āp-a-kant.
- 16) Yāyt kūzēyā pōr-a-kant, tah-ē kūzē-ya-ričīt wa padā tah-ē kūzē-ya-čārīt čerā heč āp mān nabūt.
- 17) Yakbārī kūzēyā baḡḡ-a-kant wa rot kierr-ē kūr wa āyrā pōr ša āp-a-kant wa padā āyrā bārt nādīt.
- 18) wa padā rot gu nānwārūke wāhondā got kē mun kūzēyā porū kurt, diegā kārī gu munat nīe?
- 19) Nānwārūke wāhond-a-gu heč rāhī nīe kē to bētwāne e kārā bēkane.
- 20) padā ke nānwārūke wāhond-a-yāyt kūzēyā čārīt gint Hōsēyn āyrā pōr kurta.
- 21) Wa hamā ročīn pahkien mardomān-ē ā kallag-a-zānant kē hančīn mardī tah-ē kallagā yāhta.
- 22) Wa Hōsēyn bāwar-a-nakant kē watī hančīn zūrī dārīt.
- 23) wa kē e habarā kadxōdāy-ē ā kallag-a-riesīt wa kadxōdā kāsēdī pa Hōsēynā dem-a-dāyt.
- 24) Wa Hōsēynā pa kallag-a-bārt, wa kadxōdā got e Hōsēynā har peymīn čīz yād bēdiet.
- 25) Wa āyrā hasp swārī wa tīrā jātin har peymīn čīz kē yak ḡaḡḡien mardī kē peytī bezant āyrā pešaš dāšt.
- 26) padā kē Hōsēyn ešānā yād giept kadxōdā āyrā tūhien sardārī kānt.
- 27) wa pōūjī āyrā dāyt wa āyrā pa dožmānānī jāngā dem-a-dāyt wa har kōjā kē rot gal o šādān bar-a-gardīt.
- 28) Wa kadxōdā āyrā čō zāhg-ē wat-a-zānt wa gesture wahdān āyrā tah-ē kallag-ē wat nādienīt.
- 29) kē tah-ē kalla yakīn wazīr dass-ē rāst-ē kadxōdā niesta wa diega wazīr dass-ē čap-ē āy niesta wa Hōsēyn har eahd dempadem kadxōdā būt o niestā.
- 30) Tā yakbārī yak kadxōdāyī ša diega jāhī yāyt wa āy sar-ē jāh-ē yakīn wazīr dass-ē rāst-ē kadxōdā niendīt,
- 31) wa wazīrā kē yāyt gint kē jāh-ē wataš giepta, rot sar-ē jāh-ē ā diega wazīr-a-niendīt,

- 32) wa ā wazīr kē yāyt gint ā diega wazīr sar-ē jāh-ē watī niesta, sar-ē jāh-ē Hōsēyn-a-niendīt.
- 33) Wahdī kē Hōsēyn-a-yāyt gint kē e wazīr sar-ē jāh-ē watī niesta,
- 34) wa wazīrā got ša munī jāhā pādā,
- 35) wazīr-a-got e čī habarīyo kē gu manā jāne?
- 36) Wazīrā gu wat-a-got aga pādāyān, mnī ābrū wa ęzzat-a-rot,
- 37) man kē yak ūien wazīrīyū, āy kē yak sardār-ē pōūjī hast wa diega jāhī bnient.
- 38) Hamī gapān-a-bant kē Hōsēyn wazīrā čess-a-kānt,
- 39) wa yak mōštī pa āyī sar-a-jānt wa hamōdānā mrīt,
- 40) wa padā kē kadxōdā-ya-gint kē Hōsēyn watī wazīrā kušt pā Hōsēyn-a-got,
- 41) to čo zāhgī mune bale to ša edān bro, aga bemānē edān šarrī wašš-a-būt ača waštero ša edān bējīehe.
- 42) Wa Hōsēyn ša odān gu yak haspī jīehīt.
- 43) wa padā čan māhā sari pa Balūčēstān wa Wāšay kierrā riesīt wa hamodān-a-niendīt.
- 44) Wag u wat-a-got heč bāra ā kadxōdāye dassī par munā nariesīt.
- 45) Wa hamodān janī giept wa kiešt-o-kiešārī kurt,
- 46) wa padā šā čan rand-o-pad ša Hōsēynā Mīr-Balūčzahīyān wadī būtant,
- 47) kē āyānī wājē hamā Hōsēyn-kōrd-ē Šabēstarī hasto!

ترجمه

- (۱) به نام خدایی که بسیار بخشنده و مهربان است.
- (۲) روزگاری در همسایگی کردستان قبیله ای سکنی داشت و در آن قبیله مردی بود به اسم حسین کرد شبستری که هرگز شهر (تحت اللفظی: قلعه) را ندیده بود.
- (۳) روزی پدرش به او می گوید: «تو به شهر برو و کمی غذا (تحت اللفظی: چیزی برای خوردن و نوشیدن) بگیر و بیاور.
- (۴) او چیزی نمی گوید و به شهر می رود.
- (۵) در آنجا (در شهر) او گرسنه می شود و نمی داند که در شهر برای غذا خوردن پول (تحت اللفظی: زر) می گیرند.

- (۶) او به نانوايي (تحت اللفظی: مکان نانوا) می‌رود و غذا (تحت اللفظی: نمک و آب) می‌خورد و سپس بلند می‌شود که برود.
- (۷) یکبارہ صاحب نانوايي می‌گوید: «تو پولی برای غذا نداده‌ای، کجا می‌روی؟»
- (۸) حسین می‌گوید: «پول چیست؟»
- (۹) صاحب نانوايي می‌گوید: «هر کسی غذا می‌خورد باید پول بدهد.»
- (۱۰) حسین می‌گوید: «پولی همراه من نیست چه باید بکنم؟»
- (۱۱) صاحب نانوايي می‌گوید: «تو باید این خمره را پر از آب کنی.»
- (۱۲) وقتی حسین می‌آید و به خمره نگاه می‌کند، می‌بیند که خمره بزرگی است.
- (۱۳) صاحب نانوايي می‌گوید: «تو می‌توانی آن را با این دلوها از صبح تا غروب پر کنی؟»
- (۱۴) حسین دلوها را برمی‌دارد و به کنار جریان آب می‌رود.
- (۱۵) و سپس دلوها را از آب پر می‌کند.
- (۱۶) می‌آید (آب را) داخل خمره می‌ریزد، (آب) از خمره بیرون می‌رود؛ داخل خمره را نگاه می‌کند، هیچ آبی ته خمره باقی نمانده‌است.
- (۱۷) او فوراً خمره را بلند می‌کند و به کنار جریان آب می‌رود و آن را از آب پر می‌کند و سپس برمی‌گرداند و (سر جایش) می‌گذارد.
- (۱۸) بعد او نزد صاحب نانوايي می‌رود و می‌گوید: «من خمره را پر کردم، تو کار دیگری با من نداری؟»
- (۱۹) صاحب نانوايي می‌گوید: «امکان ندارد که تو توانسته باشی این کار را انجام دهی.»
- (۲۰) بعد وقتی صاحب نانوايي می‌آید و به خمره نگاه می‌کند، می‌بیند که حسین آن را پر کرده‌است.
- (۲۱) همان روز تمام مردم شهر می‌فهمند که چنین مردی به شهر آمده‌است.
- (۲۲) و حسین خودش باور نمی‌کند که چنین قدرتی دارد.
- (۲۳) وقتی خبر به کدخدای قصبه می‌رسد، او قاصدی نزد حسین می‌فرستد.
- (۲۴) او حسین را به قلعه می‌برد و کدخدا می‌گوید: «همه چیز را به این حسین یاد دهید.»
- (۲۵) و او اسب‌سواری و تیراندازی و هر آن چیزی را که یک مرد نیرومند باید بداند (به حسین) یاد داد.
- (۲۶) سپس زمانی که حسین همهٔ این چیزها را می‌آموزد، کدخدا او را سردار بزرگی می‌کند.

- (۲۷) و به او فوجی (سپاهی) می دهد و او را به جنگ علیه دشمنان می فرستد. او به هرجا که می رفت پیروز و شادمان بازمی گشت.
- (۲۸) کدخدا او را مانند پسر خودش می دانست و بیشتر اوقات او را در قلعه اش نگه می داشت (تحت اللفظی: می نشاند).
- (۲۹) آنجا در قلعه یک وزیر، دست راست کدخدا می نشست و وزیر دیگر در سمت چپ او، و حسین روبه روی کدخدا می نشست.
- (۳۰) تا اینکه یک بار کدخدایی از جای دیگری می آید و جای یکی از وزیران در دست راست کدخدا می نشیند.
- (۳۱) وقتی وزیر می آید و می بیند که جای او را گرفته اند، می رود و جای وزیر دیگر می نشیند.
- (۳۲) زمانی که وزیر (بعدی) می آید و می بیند که آن وزیر جای او نشسته است، جای حسین می نشیند.
- (۳۳) هنگامی که حسین می آید، می بیند که این وزیر سر جای او نشسته است.
- (۳۴) (او) به وزیر می گوید: «از جای من بلند شو!»
- (۳۵) و وزیر می گوید: «این چه حرفی است که تو به من می گویی؟»
- (۳۶) وزیر با خودش می گوید: «اگر من بلند شوم، آبرو و عزت من از دست می رود».
- (۳۷) من وزیر مشهوری هستم و او یک سردار فوج است، و می تواند در جای دیگری بنشیند.
- (۳۸) (وزیر) در همین افکار (تحت اللفظی: سخنان) بود که حسین او را بلند کرد.
- (۳۹) (حسین) مشتی به سر او می زند، وزیر درجا می میرد.
- (۴۰) بعد وقتی که کدخدا می بیند که حسین وزیر را کشته به حسین می گوید:
- (۴۱) «تو مثل پسر من هستی اما از اینجا برو، اگر تو اینجا بمانی خیلی خوب است، اما بهتر است که تو از اینجا فرار کنی».
- (۴۲) و حسین با اسب از آنجا فرار کرد.
- (۴۳) و پس از چند ماه به حوالی بلوچستان و خاش رسید و در آنجا سکنی گزید.
- (۴۴) (او) به خودش می گوید: «دست کدخدا به من هرگز نخواهد رسید».
- (۴۵) و در آنجا زن گرفت و شروع به کشاورزی کرد.
- (۴۶) و سپس بعد از چند نسل، از حسین، میربلوچ زهی ها به دنیا آمدند.
- (۴۷) که جد آن ها همین حسین کرد شبستری است.

فهرست منابع

افشار سیستانی، ایرج. (۱۳۷۰). *عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان*، تهران: نسل دانش.
 زند مقدم، محمود. (۱۳۷۱). *حکایت بلوچ*، ج ۲، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
 قصه حسین کرد شبستری (براساس روایت ناشناخته موسوم به حسین نامه). (۱۳۸۵). به کوشش
 ایرج افشار و مهران افشاری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

- Asatrian, G. (2001). "Die Ethno-genese der Kurden und frühe Kurdisch-Armenische Kontakte". *Iran and the Caucasus*, vol. 5, pp. 47- 49.
 Bakaev, Č. (1962). *Govor Kurdiv Turkmenii*, Moscow.
 Boyajian-Surenians, V. (2003). "A Story of Mir Hamza, the Forefather of the Baluches". *Iran and the Caucasus*, vol. 7.1- 2, pp. 133- 146.
 Elfenbein, J. (1966). *The Baluchi Language. A Dialectology with Texts*, Royal Asiatic Society Monographs, vol. XXVII, London.
 Elfenbein, J. (1990). *An Anthology of Classical and Modern Balochi Literature*, Wiesbaden, vol. II.
 Gabriel, A. (1938). "The Southern Lut and Iranian Baluchistan". *The Geographical Journal*, vol. XCII, no. 3, p. 205.
 Marzolf, U. (2002). "Hoseyn-e Kord-e Šabestari". *Encyclopaedia of Islam*, vol. XII, pp. 514- 516.
 Skrine, C. P. (1931). "The Highlands of Persian Baluchistan". *The Geographical Journal*, vol. LXXVII, no. 4, p. 322.

A Short Story in Baluchi Language from the Hoseyn-e Kord-e

Šbbestrr ccc ee

Vahe Boyajian¹

Abstract

The paper presents a small text in the Sarāwānī dialect of Baluchi about the famous hero Hoseyn-e Kord. The Baluchi story is a well-known episode from the cycle of Hoseyn-e Kord-e Šabestārī, where the hero shows his supernatural strength and gains a high social status. At the same time, for the Kord tribe in Iranian Baluchistan, Hoseyn-e Kord is not only a folkloric personage, but features as an eponym, the legendary forefather of the tribesman.

Keywords:

Hoseyn-e Kord, Kurdish Origins, Baluchi Folklore, Baluchi Dialect.



¹ Senior Researcher, Institute of Archaeology and Ethnography, National Academy of Sciences, Yerevan, Armenia.

The article is prepared within the framework of the Project 21AG-6A079 of the Committee of Science of the Republic of Armenia.